

تحلیلی بر راهبردها و ابزارهای تحکیم

و گسترش قدرت نرم چین

گلناز نریمانی

دانشجوی دکترای علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

مسعود اخوان کاظمی^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

سید شمس الدین صادقی

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

(تاریخ دریافت ۹۷/۲/۸ - تاریخ تصویب ۹۷/۹/۲۴)

چکیده

ارتقای قدرت و توان چین را می‌توان در دو زمینه قدرت سخت و قدرت نرم آن مورد توجه و بررسی قرار داد. در زمینه افزایش و گسترش قدرت سخت چین می‌توان گفت که از لحاظ معیارها و سنجه‌های مالی و اقتصادی، این کشور در طول سه دهه اخیر رشدی پرشتاب را تجربه کرده است. در بعد قدرت نرم، این کشور با توجه به عنصر فرهنگ و به‌ویژه با کاربرد سیاست‌های مؤثر خارجی خویش توانسته است نفوذ قابل ملاحظه‌ای را در سطوح منطقه‌ای و جهانی به دست آورد. پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخی برای این سؤال اساسی است که ماهیت قدرت نرم چین چیست و این قدرت بر چه مبانی و اصولی مبتنی و متکی است؟ در راستای پاسخ به سؤالات اصلی فوق، تلاش خواهد گردید تا به سؤالات دیگری در این خصوص از جمله اینکه حوزه‌های جغرافیایی هدف قدرت نرم چین چه مناطقی از دنیا را شامل می‌شود؟ و اصولاً چین در راستای تحکیم و گسترش قدرت نرم خود، از چه ابزارها و امکاناتی بهره می‌برد؟ این پژوهش در تحلیل مبانی قدرت نرم چین، بر اهمیت فرهنگ کنفوسیوسی این کشور تأکید به عمل می‌آورد و نشان می‌دهد که چگونه چین با بهره‌گیری از امکانات متنوعی در حوزه دیپلماسی فرهنگی و با بکارگیری ابزارهای اقتصادی و سیاست خارجی فعال خود، توانسته است قدرت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای را در سطح جهانی، بویژه در حوزه‌های هدف قدرت نرم خود کسب نماید.

واژه‌های کلیدی: چین، قدرت بزرگ، قدرت نرم، فرهنگ چینی، کنفوسیوس.

Email: mak392@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول:

فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال یازدهم، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۹۷، صص. ۱۶۵-۲۰۲.

مقدمه

در طول دو دهه گذشته، پژوهش‌ها و تحقیقات زیادی در حوزه روابط بین‌الملل در مورد نظم حاکم بر سیستم جهانی و تغییرات به وجود آمده در آن، صورت گرفته است. خیزش عظیم چین در دهه‌های گذشته، با توجه به رشد عظیم اقتصادی این کشور و توان تأثیرگذاری آن در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، موجب تلاش تحلیلگران برای بررسی و مطالعه این مسئله شده است. در این میان، برخی از کارشناسان بر این باورند که جهان در حال گذار از نظم سنتی با هژمونی برتر ایالات متحده آمریکا، به نظم جدید با بازیگری قدرت‌های بزرگ دیگری از جمله چین گرایش پیدا کرده است. برخی نیز تا جایی پیش رفته‌اند که چین را قدرت جهانی آینده لقب داده‌اند. بر این اساس، تحلیلگران ماهیت روابط دوسویه بین آمریکا، یعنی تنها ابرقدرت حاکم، و چین، که مهم‌ترین قدرت در حال ظهور است، را مهم‌ترین مولفه حاکم بر روابط بین‌الملل از حیث تأثیرات و پیامدهای آن بر روابط و سیاست حاکم بر عرصه جهانی امروز می‌دانند. بسیاری از متفکران برآنند که چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان و با دارا بودن بیشترین رشد اقتصادی در دنیا، و همچنین با توجه به ظرفیت‌های عظیم سیاسی، اقتصادی و اخیراً ظرفیت رو به رشد نظامی آن، توانایی به چالش کشیدن هژمونی آمریکا را خواهد داشت.

در طول دهه‌های گذشته، پژوهش‌ها و تحلیل‌های بسیار زیادی در مورد قدرت‌یابی و رشد فزاینده چین صورت گرفته است. بسیاری از این پژوهش‌ها و تحلیل‌ها بر ابعاد مختلف قدرت اقتصادی چین نظیر تجارت، صنعت، سرمایه‌گذاری و همچنین ابعاد نظامی قدرت آن متمرکز شده‌اند. تنها در طول چند سال گذشته بوده است که موضوع قدرت نرم چین، ابعاد، پیامدها و حوزه‌های جغرافیایی آن مورد توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل قرار گرفته است. چین که تا ۱۵ سال پیش یک قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شد که به مسائل اساسی امنیت داخلی و بازسازی توان اقتصادی خود مشغول بود، هم‌اکنون در طیف گسترده‌ای از مسائل جهانی مانند محیط‌زیست، امنیت انرژی، ثبات نظام پولی بین‌المللی، مبارزه با تروریسم، مسایل بهداشتی و جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای، شدیداً فعال است. افزایش قدرت

چین با گسترش نفوذ این کشور در اکثر مناطق دنیا همراه بوده است. در حال حاضر، این کشور با بیشتر مناطق جهان ارتباطات اقتصادی برقرار کرده است. این افزایش نفوذ احتمالاً با کاهش نفوذ قدرتهای دیگر همراه خواهد بود. در شرق آسیا، چین سعی کرده است ارتباطات خود را با کشورهای این منطقه در حوزههای مختلفی افزایش دهد. در آسیای مرکزی نیز چین نفوذ زیادی را به دست آورده و از آنجایی که دمکراسی سازی از جمله منافع و اهداف این کشور محسوب نمی‌شود، کشورهای این منطقه بیشتر به سمت چین گرایش خواهند داشت تا روسیه و ایالات متحده. در واقع افزایش نفوذ چین در آسیا، نفوذ سایر قدرتها را به صورت کاملاً محسوسی کاهش داده است.

چهارچوب نظری

در علوم سیاسی، قدرت به معنای قابلیت نفوذ در رفتار دیگران به منظور حصول نتایج دلخواه، تعریف شده است. قدرت یعنی دارا بودن قابلیت‌ها یا منابعی که می‌توانند بر تحقق نتایج مورد نظر تأثیر داشته باشند. در تعاریف کلاسیک از قدرت دولت‌ها، کشوری قدرتمند تلقی می‌شود که دارای جمعیت و سرزمینی بزرگ، منابع طبیعی زیاد، قدرت اقتصادی، نیروی نظامی و ثبات اجتماعی باشد.

جوزف نای محقق برجسته روابط بین‌الملل، قدرت را به دو نوع تقسیم می‌کند: قدرت سخت و قدرت نرم. نای مفهوم قدرت نرم را در سال ۱۹۹۰، به عنوان جایگزین قدرت سخت، در مقاله‌ای در نشریه فارن پالیسی^۱ مطرح کرد. قدرت سخت و قدرت نرم با یکدیگر مرتبط هستند؛ چرا که هر دو را می‌توان وجوه دوگانه توانایی و قابلیت دانست که با تحت تأثیر قرار دادن رفتار دیگران، هدف مطلوب را حاصل می‌کند. در جامع‌ترین تعریفی که از قدرت نرم توسط ژوزف نای ارائه شده، قدرت نرم چنین تعریف شده است: "قدرت نرم عبارت است از توانایی شکل دادن به اولویت‌ها و ترجیحات دیگران با تکیه بر عنصر اقناع سازی از طریق به کارگیری عنصر جذابیت" (نای، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۶). به اعتقاد نای، قدرت نرم توانایی بدست

¹ Foreign Policy

آوردن خواسته شما از طریق جذابیت است نه پول یا زور. به عبارت دیگر قدرت نرم، یعنی توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه، نه از طریق اجبار یا تطمیع. قدرت نرم از جذابیت فرهنگ، ایده‌آل‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود. قدرت نرم به ما اثرگذاری بیشتری نسبت به سیاست‌های موازنه قوا عطا کرده است. بدون اتحاد و همکاری کشورهای دیگر، نمی‌توان در هر جا جنگی را راه‌اندازی نمود. قدرت نرم یعنی این که دیگران را ترغیب نماییم که همان چیزهایی را بخواهند که ما می‌خواهیم؛ مردم بیش از آنکه مجبور به انجام کاری شوند، به همکاری گرفته می‌شوند. قدرت نرم بر قابلیت شکل دادن به علایق دیگران تکیه دارد. برخی از پژوهشگران، قدرت نرم را واجد پنج عنصر کلیدی می‌دانند: فرهنگ، ایده‌ها، مدل توسعه، نهادهای بین‌المللی و تصویر بین‌المللی (Yu, 2008:122).

قدرت نرم یک کشور اساساً بر سه منبع استوار می‌شود که عبارتند از:

- فرهنگ آن کشور؛ در موضعی که برای دیگر بازیگران جذاب است؛
- ارزش‌های سیاسی آن کشور؛ وقتی که در داخل و خارج ملموس و زنده باشند؛ و
- سیاست‌های خارجی آن کشور؛ وقتی که مشروع جلوه کنند و مشروعیت اخلاقی نیز داشته باشند.

فرهنگ، مجموعه ارزش‌ها و اعمالی است که برای یک جامعه معنا سازی می‌کند. فرهنگ جلوه‌های بسیاری دارد. وقتی فرهنگ یک کشور ارزش‌های جهانی را در برگیرد و سیاست‌های آن، ارزش‌ها و منافعی را پیش برد که دیگران نیز از آنها بهره می‌برند، این بازیگر احتمال دست یافتن به نتایج مطلوب خود را بالا می‌برد؛ چرا که به خاطر روابط جذابیت و وظیفه‌ای که فرهنگ آن بازیگر ایجاد کرده است، قدرت و نفوذ آن افزایش پیدا کرده است. ارزش‌ها و فرهنگ‌های محدود و کوتاه‌نظر، به احتمال بسیار کمتری می‌توانند قدرت نرم ایجاد کنند. ارزش‌های سیاسی که یک حکومت در رفتار داخلی خود (برای مثال اجرای دموکراسی)، در سازمان‌های بین‌المللی (همکاری با دیگران) و در سیاست خارجی (گسترش صلح و حقوق بشر) در پیش می‌گیرد، به شدت اولویت‌های دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حکومت‌ها می‌توانند با نفوذ و گسترش دادن الگوی خود، دیگران را جذب یا دفع کنند. سیاست‌های

حکومت می‌تواند قدرت نرم یک کشور را تقویت یا تضعیف کند. سیاست‌های داخلی یا خارجی که ریاکارانه، متکبرانه، بی‌تفاوت به نظر دیگران یا بر اساس رویکردی بسیار کوتاه‌نظرانه نسبت به منافع ملی باشند، می‌توانند قدرت نرم را تضعیف کنند.

قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقناع می‌باشد؛ در حالی که چهره زمخت و سخت قدرت، از نوع الزام و اجبار است. جوزف نای بر این عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه به عمل می‌آورد و لذا زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند اطلاعات و دانایی را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز گیرد (عیوضی، ۱۳۹۲: ۱۰۳). از نظر نای، قدرت نرم بر جاذبه و قابلیت شکل دادن به علائق دیگران متکی است. وی معتقد است که رضایت و اغوا همواره مؤثرتر از زور و اجبار است و کاربرد ارزش‌هایی از قبیل دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌های فردی بسیار تأثیرگذارتر از نیروی نظامی می‌باشند. نای، استدلال می‌کند که به دو دلیل به کارگیری قدرت نرم از قدرت سخت دشوارتر است؛ اول اینکه، بسیاری از ابزارهای حیاتی قدرت نرم خارج از اراده و کنترل دولت‌ها می‌باشد و دوم اینکه، قدرت نرم به طور غیرمستقیم با شکل‌دهی به محیط سیاسی عمل می‌کند و اثربخش بودن آن ممکن است فرآیندی بسیار طولانی و زمان‌بر باشد. به علاوه، این تنها دولت‌ها نیستند که برای دستیابی به اهدافشان از قدرت نرم استفاده می‌کنند، بلکه تمامی بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل از قبیل سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، از این فرایند پیروی می‌کنند که این امر نیز موجب پیچیدگی هرچه بیشتر این مفهوم شده و درک آن را برای بازیگران عرصه بین‌المللی دشوارتر می‌سازد (بایزیدی، ۱۳۹۲: ۴۳).

در سطوح دانشگاهی و آکادمیک، مباحث و مناظرات بسیاری بین نظریه‌پردازان واقع‌گرا از قبیل کنت والتز، مرشایمر، استفن والت و نیل فرگوسن از یک طرف، و نظریه‌پردازان لیبرال از قبیل جوزف نای، کاتزنشتاین، جانیس مترن و الکساندر وینگ از طرف دیگر، در ارتباط با مفید یا غیرمفید بودن مفهوم قدرت نرم، چگونگی تأثیر متقابل قدرت سخت و نرم بر یکدیگر،

چگونگی رابطه بین ساختار و کارگزار، شکل‌گیری موازنه نرم و بسیاری دیگر از مباحث صورت گرفته است. این مفهوم توسط بسیاری از نظریه‌پردازان غیر لیبرال روابط بین‌الملل، خصوصاً واقع‌گرایان مورد انتقاد قرار گرفته است. به عنوان مثال، نیل فرگوسن این مفهوم را غیرمؤثر و غیر مفید می‌داند. دیگر نویسندگان نو واقع‌گرا به استثنای استفن والت، این مفهوم را غیرقابل دسترسی دانسته و معتقدند که بازیگران عرصه روابط بین‌الملل تنها دو نوع گرایش و یا انگیزه برای عمل دارند: انگیزه‌های اقتصادی و انگیزه‌های مرتبط با اجبار و نیروی نظامی (Mattern, 2005: 586).

با تداوم رشد سریع اقتصادی چین و قدرت‌یابی آن در نظام بین‌الملل، این کشور بیش از پیش به نقش قدرت نرم در استراتژی خارجی خود وقوف یافته است. چین به گونه‌ای روزافزون به ایجاد قدرت نرم برای پیشبرد استراتژی دیپلماتیک خود گرایش پیدا کرده است. از آنجایی که قدرت نرم چین در حال شکل‌گیری است، این کشور باید با برآورد تقاضاهای بیرونی نسبت به قدرت نرم خود، طرح‌هایی را برای ارتقاء جایگاه آن در استراتژی دیپلماتیک خود به کار بندد. چین طی چند دهه گذشته و پس از شروع اصلاحات در این کشور، ابتدا به تقویت شاخص‌های قدرت سخت خود پرداخته و سپس در سال‌های اخیر با اتکا به این توانایی‌ها و خصوصاً توان اقتصادی، بر روی تقویت قدرت نرم خود تمرکز نموده است.

مبانی قدرت نرم چین

اگرچه در دهه‌های اخیر بر افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین تمرکز بیشتری به عمل آمده، اما به تدریج ارتقاء افزایش قدرت نرم چین نیز مورد توجه رهبران این کشور قرار گرفته است؛ چرا که در عصر ارتباطات جهانی، منابع قدرت نرم مثل فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و دیپلماسی، بخشی از آنچه هستند که باعث قدرت یافتن یک کشور می‌شوند.

در طول دو دهه گذشته، تغییرات بسیار زیادی را هم در میزان و هم گستره قدرت چین شاهد بوده‌ایم. دیپلماسی چین در طول این دو دهه توسط مفهوم "خیزش صلح‌آمیز" و با تأکید بیشتر روی اقتصاد هدایت شده است. اتخاذ راهبرد توسعه صلح‌آمیز، موجب افزایش قدرت همه‌جانبه چین شده و چین را به یک الگوی توسعه تبدیل کرده است که بسیاری از

کشورهای در حال توسعه در صدد بهره‌گیری از تجارب آن برآمده‌اند. این راهبرد چین را به شبکه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی پیوند زده که این امر مهار این کشور توسط دیگر قدرت‌ها از جمله آمریکا و ژاپن را مشکل‌تر می‌سازد. نتیجه‌نهایی این فرآیند، افزایش قدرت همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی چین در عرصه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بوده، به گونه‌ای که امروزه از ظهور چین در نیمه اول قرن ۲۱ به عنوان یک ابرقدرت سخن گفته می‌شود (سنبل، ۱۳۸۶: ۹۲۴). ترکیب منحصر به فرد وسعت، سرعت و دامنه که دگرگونی و تحول امروزه چین را مشخص می‌سازند، در تاریخ جهان، امر کم سابقه‌ای است. در حالی که غرب قصد دارد این نکته را القاء کند که پیشرفت چین مترادف با غرب‌گرایی است، اما نوزایی چینی در واقع تجدید و باز تعریف هویت خاص چینی است. به بیان دیگر، غرب مایل به بازسازی چین بنا به تصور خود است و بدین وسیله می‌خواهد اصطلاحاً مشکل "تصویر ناپسند" چین را حل و فصل کند؛ اما تعریفی که چین از خود ارائه می‌دهد، با چنین تصوراتی مطلقاً منطبق نیست. در واقع می‌توان گفت که چین سعی در تطبیق با مدل‌های غربی، اتخاذ استانداردهای خارجی یا عمل براساس مرجعی خارجی ندارد، اما با تلاشی ثابت در حال گسترش شیوه‌ها و روش‌های منحصر به فرد خود با بیشترین کارایی ممکن است. در این میان، تأکید ویژه‌ای در چین بر کاربرد روش‌ها و ابزارهای کارآمدی در حوزه قدرت نرم، برای پیشبرد اهداف این کشور در عرصه بین‌المللی به عمل می‌آید.

قدرت نرم چین در توانایی همزمانش برای اطمینان خاطر دادن و نفوذ بر دیگران است بدون اینکه بر سیاست قدرت سنتی یا جنگ تکیه کند. به این ترتیب در نگرستن از این منظر، قدرت نرم مکمل استراتژی کلی چین می‌شود تا خود را در صحنه جهانی به محک آزمون بگذارد. اما در نخستین دهه دوران پس از جنگ سرد، شکاف چشم‌گیری میان سکوت کلامی چین و عمل‌اش به قدرت نرم وجود داشت. در واقع در دهه ۱۹۹۰، نخبگان چینی قدرت نرم را عمدتاً به مثابه برتری قوی - غرب - می‌نگریستند؛ در عین حال، هم‌زمان آنها، کشورشان را قربانی یک شکل هوشمندانه سیاست قدرت تلقی می‌کردند. با این حال، با اعتماد

بیشتر در آغاز سدهٔ جدید، قدرت نرم به نحو فزاینده‌ای به یک گزینهٔ مسلم در سیاست خارجی چین تبدیل شد که در ارتقای جذابیت فرهنگی و سنتی، روابط اقتصادی، دیپلماسی مشارکتی و چندجانبه‌گرایی تجلی پیدا کرد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۳).

مبانی قدرت نرم چین را می‌توان در سه بعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تبیین نمود:

فرهنگ

از لحاظ فرهنگی، مؤلفه‌های مهمی همچون زبان، تمدن، هنر، دین، رسانه‌های جمعی و نهادهای آموزشی از مبانی مهم قدرت نرم چین به شمار می‌روند. این کشور باستانی، از قدمت تاریخی بسیار درخشانی برخوردار است که در ترکیب اندیشه‌های کنفوسیوس با ارزش‌ها و سنن تمدن چند هزار سالهٔ چینی نمود یافته است؛ امری که یکی از اهرم‌های مؤثر چین در راهبرد قدرت نرم آن است. آئین کنفوسیوس و ادبیات و زبان چینی، که یکی از پنج زبان اصلی جهان و از ماندگارترین آنهاست، از مؤثرترین ابزارهای فرهنگی چین در عرصه قدرت نرم هستند. مینگ جیانگ لی از پژوهشگران روابط بین‌الملل؛ در تحلیل منابع قدرت چین از سه عامل فرهنگ، توسعه و سیاست خارجی نام می‌برد. بسیاری از چینی‌ها، فرهنگ سنتی این کشور را به‌عنوان مهمترین منبع قدرت نرم چین می‌شناسند که بر یک تاریخ طولانی بی‌وقفه، دامنه گسترده‌ای از سنت‌ها، نمادها و آثار مکتوب و پیشینه تمدنی این سرزمین مبتنی می‌باشد. در تاریخ دوران مدرن، تمدن غربی مظهر علم، فردگرایی و مادی‌گرایی و پیشرفت به سمت صنعتی شدن است؛ ولی همزمان باعث مشکلات زیادی از جمله نابودی محیط زیست، بحران معنویت و سردرگمی در اخلاق اجتماعی و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. فرهنگ سنتی چینی‌ها که اولویت را بر مفهوم انسانیت و همسازی بین انسان و طبیعت قرار می‌دهد، می‌تواند رهیافت‌های جایگزینی در پاسخ به این مشکلات ارائه دهد.

به نظر می‌رسد اولین باوری که چینی‌ها را به موقعیت والای جهانی رسانده است، تلقی آنها از مفهوم اختلاف و تفاوت است. کنفوسیوس می‌گوید باید همراه با تفاوت‌ها، هارمونی

داشت. او ادامه می‌دهد انسان‌های بزرگ با دیگران هارمونی دارند ولی ضرورتاً با آنها توافق ندارند؛ در مقابل، انسان‌های کوچک ظاهراً توافق دارند ولی تحقیقاً هارمونی ندارند. در فرهنگ چینی، تفاهم داشتن و کنار آمدن اصالت دارد، زیرا اصل و فرع کردن منافع مهم‌تر از حل و فصل اختلافات لاینحل است (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۵۹).

چینی‌ها معتقدند که تاریخ به نیکی برتری‌های قدرت نرم فرهنگ چین را نشان می‌دهد. ملت چین در مقایسه با دیگر ملت‌ها، از تاریخی طولانی برخوردار است. از این مهم‌تر، فرهنگ چین سده‌هاست که منطقه وسیع آسیای شرقی را تحت تأثیر قرار داده است و به ویژه، از منظر الگوی توسعه برای کشورهای این منطقه الهام بخش بوده است. الگوی توسعه چینی که به "اجماع پکن" معروف است، از سوی بسیاری، به‌عنوان یک منبع قدرت نرم شناخته می‌شود که می‌تواند جذابیت زیادی را در دیگر کشورها ایجاد کند.

این در حالی است که برخی دیگر از تحلیل‌گران به پیروی از نای، بر نقش سیاست خارجی و نهادهای بین‌المللی تأکید می‌کنند. از این منظر، قدرت نرم یک کشور در ایجاد نهادهای بین‌المللی، تعیین دستورکار، بسیج ائتلاف‌ها و توانایی برای تحقق تعهدات تجلی می‌یابد (Li, 2010: 13-25). اما لی، به این دلیل که رهیافت منبع محور نمی‌تواند به وضوح قدرت نرم چین را آشکار سازد، معتقد است رهیافت رفتاری بهتر می‌تواند چستی قدرت نرم را تبیین کند. اگر فرهنگ و ایدئولوژی و ارزش‌ها نمی‌توانند برای جذابیت و گیرایی مورد استفاده قرار گیرند، یک رهیافت بهتر این است که چگونه منابع قدرت مورد استفاده قرار گیرند نه اینکه منابع قدرت را به عنوان نرم یا سخت نسبت بدهیم. مطابق با این رهیافت، قدرت نرم در توسل و استفاده نرم از قدرت قرار دارد تا جذابیت، اقناع و گیرایی یک کشور را افزایش دهد. اگر دولت ملتی یا هر بازیگر دیگری برای آوردن رفاه به میان اتباع خویش از طریق برنامه‌های متعدد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی استفاده خوبی از منابع قدرت بکند، باعث تحسین کشورهای دیگر خواهد شد. اگر کشوری در روابط خویش با کشورهای دیگر، از منابع قدرتش در یک رهیافت سنجیده، محتاطانه و عاقلانه استفاده کند و نقش مهمی در تأمین کالاهای عمومی برای جامعه بین‌الملل ایفا نماید، مسلماً احترام و روابط متقابل مثبت

کشورهای دیگر را به همراه خواهد داشت، این گونه یک کشور قدرت نرم بدست خواهد آورد (Ibid).

تمرکز بر فرهنگ چین به خوبی می‌تواند تأثیر و نفوذ قدرت نرم این کشور را توضیح دهد؛ چرا که چینی‌ها توانسته‌اند بسیاری از جنبه‌های فرهنگ این کشور را در جوامع دیگر مطرح سازند. بدین ترتیب، اگر کشوری بتواند از همه منابع قدرتش برای جذب دیگران و به مشارکت گذاشتن یک فرهنگ مورد قبول استفاده کند، قدرت نرمش افزایش خواهد یافت. البته این امر به راحتی امکان‌پذیر نیست، چون هر کشوری منافع خاص خود را داراست که معمولاً از دیگران جداست؛ بنابراین آنگونه که لی استدلال می‌کند رشد قدرت نرم چین را با چهارچوب نظری موجود بهتر می‌توان تبیین کرد. چین به خاطر سیاست خارجی و چگونگی اعمال قدرت فرهنگی خود در عرصه بین‌الملل طی دو دهه گذشته، قادر بوده است تا قدرت نرم خود را افزایش دهد. مشخصه اصلی در سیاست خارجی چین در دو دهه گذشته را در تأکید بر ابعاد فرهنگی، اقدامات اعتمادسازی، حل و فصل منازعات مرزی، شرکت در نهادهای چندجانبه همچون سازمان همکاری شانگهای و سعی در کاهش منازعات ایدئولوژیکی توسط این کشور می‌توان مشاهده کرد.

نای نیز در سخنرانی خود در سال ۲۰۱۲، بر فرهنگ چینی به عنوان یک منبع قدرت نرم تأکید کرد. او همچنین اشاره کرد که ارزش‌های سنتی چینی‌ها، منبع عمده‌ای برای ایجاد قدرت نرم است (Nye, 2012). با تکیه بر قدرت نرم، این کشور تاکنون توانسته جایگاه والایی را در نظام بین‌الملل کسب کند. فرهنگ چین می‌تواند نقش عمده‌ای را در قدرت نرم این کشور ایفا کند. فرهنگ سنتی این کشور با تأکید بر محوریت مفاهیم انسانی می‌تواند در دوره‌ای که فرهنگ غربی با مشکلات متعددی مواجه شده است، آلترناتیوی برای جوامع مختلف تلقی شود.

اقتصاد

چین از دو دهه گذشته روند تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی جهانی را آغاز کرده و در این مسیر سرعت و پیشرفت قابل توجهی داشته است. در زمانی که اکثر کشورهای جهان

در دوران بحران اقتصادی، با مشکلاتی مواجه شدند، چین به رشد اقتصادی خود ادامه داد. امروزه کمتر بازاری را می‌توان یافت که کالاهای چینی در آن نباشد و یا با پیشنهاد سرمایه-گذاری چینی‌ها مواجه نشده باشد. پیشرفت اقتصاد چین به گونه‌ای است که به سرعت در حال پشت سر گذاشتن اقتصاد آمریکا و تبدیل شدن به بزرگترین اقتصاد جهان است. بعد از اقتصادی قدرت یک کشور را با معیارهایی همچون محاسبه مقدار تولید ناخالص ملی، دسترسی به مواد خام و منابع انرژی مثل نفت، گاز، ذغال سنگ، اورانیوم، آب کافی، زمین حاصلخیز، تکنولوژی و صنعت پیشرفته و معیارهای دیگری می‌سنجند. فرید ذکریا، در کتاب جهان پساآمریکایی بیان می‌کند که در حال حاضر، مجموعه‌ای از عوامل چین را به کشوری منحصر به فرد تبدیل کرده است: یکی از بزرگترین کشورهای جهان، پرسرعت‌ترین اقتصاد در حال رشد، بزرگترین تولیدکننده، دومین مصرف‌کننده، بزرگترین پس‌اندازکننده و دومین هزینه‌کننده نظامی (Zakaria, 2009: 92). این عبارت از ذکریا به خوبی نقش و جایگاه چین در اقتصاد جهانی را نشان می‌دهد.

دیوید دالر، مدیر بانک جهانی در مقاله "فقر و نابرابری در چین در طول دوران اصلاحات اقتصادی"، این سؤال را مطرح می‌کند که چرا چین رشد سریع‌تری نسبت به سایر نقاط در حل توسعه آسیا داشته و دارد؟ سپس پاسخ می‌دهد که این سؤال پیچیده‌ای است و شامل مؤلفه‌های متعددی است؛ او سه دسته از عوامل را در این خصوص برجسته می‌داند: اول اینکه، چین دارای پایگاه بهتری از سرمایه و نیروی انسانی نسبت به همسایگان خود است؛ دوم اینکه، این کشور در امر تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری بسیار بهتر و بازتر از هند و دیگر مناطق آسیا عمل کرده است و در نهایت شرایط سرمایه‌گذاری بهتری را برای بخش خصوصی ایجاد کرده است (Doller, 2007).

میانگین رشد اقتصادی سالانه حدود ۱۰ درصدی چین، موجب شگفت جهانیان شده است؛ همچنین، با پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ و تصویب قوانین مربوط به حقوق مالکیت خصوصی در سال ۲۰۰۷، این روند ادامه و تقویت شده است. هم‌اکنون میزان ذخیره ارزی چین بالغ بر سه هزار میلیارد دلار است که این میزان، سه برابر ژاپن

و دو برابر اتحادیه اروپا است. به علاوه، این کشور به بزرگترین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تبدیل شده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی، چین تنها ۷,۱ درصد از تولید ناخالص داخلی کل جهان را به خود اختصاص داده بود. در سال ۲۰۱۰، این رقم به ۱۳,۳ درصد افزایش یافت و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۰ این رقم به ۲۰,۷ درصد افزایش یابد.^۱ در سال ۲۰۰۰ میلادی، چین بالاتر از ایتالیا، برای تبدیل شدن به بزرگترین اقتصاد بزرگ جهان قرار گرفت. در ۲۰۰۵ م. از فرانسه به عنوان پنجمین اقتصاد برتر جهان پیشی گرفت. در ۲۰۰۶، از انگلستان پیشی گرفت و در سال ۲۰۰۷ چین به سومین اقتصاد برتر جهان تبدیل شد و بالاتر از آلمان قرار گرفت.^۲ این در حالی است که در ۲۰۱۰ نیز از ژاپن پیشی گرفت و بعد از آمریکا، دومین اقتصاد برتر جهان شد.^۳

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پیش‌بینی کرده است که چین تا سال ۲۰۱۶ به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده و از آمریکا پیشی می‌گیرد.^۴ در طول سه دهه گذشته، در نتیجه رشد پویای اقتصادی و روند روبه‌رشد بین‌المللی، نه تنها چین به یک مرکز کسب و کار بین‌المللی، مقصد گردشگری و آهن‌ربای فرهنگی تبدیل شده است، بلکه چشم انداز مثبت این کشور در قدرت نرم نیز چین را به طور روزافزونی به یک کشور میزبان محبوب برای دانشجویان بین‌المللی تبدیل کرده است (ding, 2014: 9). رشد اقتصادی چین برخلاف انتظارات در سال ۲۰۱۴، ۷,۴ درصد بود اما این موضوع باعث نشد سرمایه‌گذاران خارجی نسبت به این کشور پهناور بی‌توجه باشند. با وجود کند شدن روند رشد اقتصادی و افزایش هزینه‌های کارگری، این کشور همچنان انتخاب اول سرمایه‌گذاران خارجی است. چین به دلیل ثبات سیاسی و اقتصادی، منابع عظیم، نیروی کارگر ارزان و وجود زیرساخت‌های رو به بهبود، امروز به عنوان یکی از قطب‌های تولید جهان شناخته می‌شود. بنا به گزارش کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل، چین در سال ۲۰۱۴ میلادی ۱۲۸ میلیارد دلار سرمایه

¹ Euromonitor International "Top 10 largest economies in 2020" July 7, 2010

² CIA World Fact Book; Fortune "China is richer, but most Chinese are still poor" Feb. 17, 2011.

³ The Economist online Aug.16, 2010; CNBC Aug. 2010, The Guardian, UK Feb. 2011

⁴ <http://persian.cri.cn/chinaabc/index.htm> آمار برگرفته از این سایت می‌باشد.

خارجی جلب کرده، و این در حالی است که آمریکا با کاهش دو سوم نسبت به سال ۲۰۱۳، تنها ۸۶ میلیارد دلار سرمایه خارجی جلب کرد. بدین ترتیب، چین از آمریکا پیشی گرفته و به بزرگترین مقصد سرمایه‌گذاری بازرگانان خارجی تبدیل شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت مجموعه پیشرفت‌های اقتصادی چین، باعث افزایش جذابیت الگوی توسعه چین نزد سایر کشورهای در حال توسعه شده است. اقدام‌هایی نظیر ارائه کمک‌های مالی و اقتصادی، سرمایه‌گذاری مستقیم، دیپلماسی فعال اقتصادی، ارائه وام‌های کم بهره و کمک‌های بشر دوستانه به منظور توسعه کشورهای جهان سوم، موجب گسترش و تقویت قدرت نرم چین در بیشتر مناطق جهان شده است.

سیاست

از لحاظ سیاسی، حضور مؤثر و پویای چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد و برخورداری از حق وتو در این شورا، شرکت فعال در پیمان‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای همچون آسه‌آن و سازمان همکاری شانگهای، نقش فعال در پرونده هسته‌ای کره شمالی و همچنین در قضیه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، بر نفوذ و تأثیرگذاری قدرت نرم این کشور در عرصه جهانی افزوده است. همکاری چین با سازمان‌های بین‌المللی و شرکت فعال در عملیات‌های حافظ صلح سازمان ملل؛ همچنین سیاست‌های این کشور در جذب توریسم و جذابیت‌های ایدئولوژیکی نیز از مبانی قدرت نرم این کشور محسوب می‌شوند.

شاید بزرگ‌ترین منبع معاصر قدرت نرم چین در حوزه ارزش‌های سیاسی، مدل توسعه جمهوری خلق چین باشد که به تازگی جاشوا کوپر رامو^۱ به آن لقب "اجماع پکن" داده است. وجه مشخصه اجماع پکن، اشتیاق برای برخورداری از رشد منصفانه، مسالمت‌آمیز و با کیفیت است ولی نشانی از اعتقاد به راه‌حل‌های یکسان، مانند آزادسازی اقتصادی و سیاسی که غالباً غرب تبلیغ می‌کند، در آن دیده نمی‌شود و در عین حال تمایل شدیدی به نوآوری و تجربه کردن و دفاع جانانه از مرزها و منافع ملی دارد. مدل توسعه جمهوری خلق چین، به

¹ Joshua Cooper Ramo

دلیل شکست‌های ملموس برنامه‌های نولیبرالی تجدید ساختار مالی به اجرا درآمده در آمریکای لاتین، آسیا و روسیه، مورد توجه فزاینده دولت‌های در حال توسعه قرار می‌گیرد^۱. چین در دهه‌های گذشته در توافقات چندجانبه بسیار محتاط عمل می‌کرد و با بسیاری از همسایگان خود دچار اختلافات شدید ارضی و مرزی بود. اما این کشور در سیاست خارجی خود تغییر جهت داد؛ به سازمان تجارت جهانی پیوست، در بسیاری از عملیات‌های حافظ صلح سازمان ملل متحد مشارکت فعالی داشته است. چین میزبان مذاکرات شش جانبه راجع به بحران هسته‌ای کره شمالی بوده، بسیاری از اختلافات خود را با همسایگان خود حل و فصل کرده است و از اعضای اصلی سازمان‌های منطقه‌ای از جمله آسه‌ان و سازمان شانگهای است. این دیپلماسی جدید چین که پایه نظری آن، "تئوری ظهور مسالمت‌آمیز چین" است، باعث خنثی کردن تبلیغات خارجی (مبتنی بر تئوری تهدید چین) و همچنین کاهش ترس سایر کشورها از افزایش روزافزون قدرت این کشور شده است.

حوزه‌های جغرافیایی هدف قدرت نرم چین

چین با استفاده از رشد اقتصادی سالانه ۱۰ درصدی خود، همراه با تأکید بر فرهنگ و تاریخ چینی و اعلام "دکترین ظهور مسالمت‌آمیز"، قدرت نرم خود را در آسیای جنوب شرقی، استرالیا، آفریقا و سایر نقاط جهان گسترش داده است. رهبران چین بر این باورند که نه تنها چین باید در پی رشد و ارتقاء قدرت خود در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک باشد، بلکه باید بر ابعاد نرم قدرت خود نیز توجه ویژه‌ای داشته باشد. به همین منظور آنها تلاش کرده‌اند تا از طریق دیپلماسی و تبادلات فرهنگی خود با سایر نقاط دنیا، این اطمینان را به جهانیان بدهند که یک ملت متمدن، مسئول و قابل اعتمادند. در حال حاضر چین نقش‌های مختلفی را در آسیا در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک ایفا می‌کند. تلاش چین برای نفوذ در آسیای جنوبی به عنوان نیروی محرکه رشد اقتصادی و همگرایی، نفوذ ژاپن و ایالات متحده را احتمالاً به چالش خواهد کشید. در هیچ جای دیگری، نفوذ چین به

¹ www.rasekhoon.net/article/show/652637

اندازه جنوب آسیا نیست. جنوب آسیا جایی است که دیپلماسی فعال چین در روابط تجاری رو به رشد، درخواست‌های این کشور برای ارتباطات امنیتی گسترده است و امضای موافقت نامه‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف مثل حفظ محیط زیست، دادوستد دارو و بهداشت عمومی به نمایش گذاشته شده است. چین با اتخاذ رویکرد سیاست خارجی فعال و غیر تهدیدآمیز که با منافع اقتصادی و امنیتی این کشور برای کاهش ترس همسایگان خود در منطقه سازگار است، منافع گسترده‌ای را کسب کرده است. دیپلماسی مثبت این کشور در آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین، موفقیت‌هایی را برای این کشور در ابعاد مختلف به ویژه در بعد تجارت به دنبال داشته است (عسکرخانی و قهرمانی، ۱۳۹۲: ۴۱).

۱. آسیا (آسیای جنوب شرقی - آسیای مرکزی)

چین پس از پایان جنگ سرد، فعالیت‌های خود را در بخش دیپلماسی عمومی توسعه داده و ضمن تنوع بخشی بیشتر به برنامه‌های خود در این زمینه، بر گستره جغرافیایی آن نیز افزوده است. در این دوران، دیپلماسی عمومی چین در پی دستیابی به پنج هدف عمده بوده است که عبارتند از: تبلیغ و اشاعه ارزش‌ها و باورهای چینی به جهان خارج، ایجاد یک تصویر مطلوب از حکومت چین، تکذیب و رد گزارش‌های تحریف شده‌ای که در خارج از این کشور بر ضد چین تهیه و تبلیغ می‌شوند، بهبود شرایط محیط بین‌المللی اطراف چین و نهایتاً اعمال نفوذ در تصمیم‌سازی‌های سایر کشورها (Aoyama, 2004: 27).

در سال‌های اخیر، چین بر روی قدرت نرم خود از طریق شاخص‌های فرهنگی و دیپلماتیک تمرکز کرده است. در این راه، این کشور با اتکاء به توان اقتصادی خود، فعالیت‌های دیپلماتیک بسیاری جهت بهبود روابط خود با کشورهای منطقه آسیای جنوب شرقی انجام داده است. اعطای کمک‌های اقتصادی و مالی در جریان بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا و سپس سرمایه‌گذاری و اعطای وام‌های هنگفت برای طرح‌های توسعه در کشورهای آسیای جنوب شرقی، تنها بخش کوچکی از اقدامات چین برای گسترش نفوذ خود در این منطقه بوده است. با اتکاء به این ابزارها، چین توانسته است چهره خود را نزد آسیایی‌ها بهبود بخشیده و زمینه‌های افزایش قدرت نرم خود را در این منطقه فراهم کند. با گسترش روابط چین با

کشورهای جنوب شرق آسیا، حضور آمریکا و حتی ژاپن در این منطقه کاهش یافته و جای آنها توسط چین پر شده است.

در این راستا در آخرین سال‌های سده بیستم، رهبران چین با هدف تغییر و تحول سیاست خارجی خود، تصمیم بر این گرفتند که در کنار افزایش توان اقتصادی و نظامی، به تقویت و گسترش شاخص‌های قدرت نرم در سطح جهانی و خصوصاً در منطقه جنوب شرق آسیا و آفریقا، که چین از پتانسیل‌های بسیار بالایی برای گسترش نفوذ خود در آنها برخوردار است، بپردازند. در این راستا سیاست خارجی این کشور همانگونه که هو جین تائو، رئیس‌جمهور سابق این کشور، در هفدهمین مجمع حزب کمونیست در سال ۲۰۰۷ بیان داشت، بر روی شاخص‌ها و عناصر قدرت نرم متمرکز گردیده است. کاهش تحرکات نظامی و ایجاد فضایی صلح‌آمیز در جنوب شرق آسیا، اولین اقدام در راستای این سیاست بود که در درجه اول زمینه توسعه نفوذ هر چه بیشتر چین را در این منطقه فراهم نموده و سپس چهره این کشور را در نزد کشورهای منطقه خصوصاً کشورهای جنوب شرق آسیا بهبود بخشیده و زمینه حضور بیشتر و فعال‌تر این کشور را در معادلات منطقه‌ای افزایش داده است. بر این اساس، چین از ابزارهای فرهنگی، دیپلماتیک و سیاست خارجی فعالی برای گسترش قدرت نرم خود در کشورهای این حوزه استفاده نموده است.

افزایش قدرت نرم چین در منطقه جنوب شرق آسیا با مشارکت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی این منطقه آغاز و سپس با کمک‌های مالی فراوانی که در اختیار این کشورها قرار داد، خصوصاً در دوران بحران مالی سال ۱۹۹۷ پیگیری شد و در حال حاضر نیز به حوزه‌های فرهنگی و دیپلماتیک گسترش یافته است. کشورهای آسیای جنوب شرقی در ابتدا به چین و به ویژه به قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی این کشور با دیده سوءظن و تردید می‌نگریستند؛ اما بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ این چشم‌انداز همیشگی و دیرین را تغییر داد و از آن پس روشن شد که نه تنها چین به چندین کشور این منطقه مساعدت مالی می‌کند، بلکه چین تلاش به عمل می‌آورد تا به تدریج کل منطقه را از این بحران نجات دهد. کشورهای آسیای جنوب شرقی با دلسردی و ناامیدی از تأثیرات سرمایه‌داری نئولیبرال و

دموکراسی مورد ادعای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با دیده تحسین و احترام به چین نگریستند؛ تا حدی که چین را به عنوان الگوی توسعه‌ای در نظر گرفتند که بازارهای آزاد و جامعه سیاسی غیرلیبرال را ترکیب می‌کند.

با اینکه سیاست اعلامی چین، عدم دخالت در امور داخلی کشورها معرفی شده، اما این کشور به صورت بسیار ماهرانه‌ای اقدام به استفاده از قدرت نرم برای نفوذ در کشورهای دیگر و خصوصاً کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا نموده است. به عنوان مثال، اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا^۱ که مهمترین سازمان منطقه‌ای در این منطقه می‌باشد، تحت تأثیر نفوذ چین در کشورهای از قبیل تایلند، لائوس، برمه و کامبوج تصمیماتی در راستای منافع چین اتخاذ می‌کند تا جایی که در سال‌های اخیر تصمیمات این سازمان و اجماع در آن تا حد زیادی به واکنش چین به آنها بستگی دارد.

هم چنین کمک‌های خارجی چین در یک دهه گذشته در این منطقه در حال رشد بوده است. این کمک‌ها تأثیر محسوسی را در بسیاری از کشورهای آسیای جنوب شرقی بر جای گذاشته‌اند. چین، طیف وسیع‌تری از کمک‌های اقتصادی که شامل کمک‌های غیرتوسعه‌ای و وام‌های کم بهره، و همچنین تلاش‌های دیگری تحت عنوان موافقت‌نامه‌های تجاری و سرمایه‌گذاری را در دستور کار خود قرار داده است. به گفته برخی از تحلیلگران، هنگامی که بحث از این نوع از کمک‌های خارجی به میان می‌آید، از چین به عنوان یکی از بزرگترین اهداکنندگان کمک‌های دوجانبه در جنوب شرقی آسیا یاد می‌شود. "قدرت نرم" چین در جنوب شرق آسیا می‌تواند شامل منافع اقتصادی، توسعه هنجارها و ارزش‌های مشترک، همکاری در مسائل غیرسنتی، تأکید بر منافع متقابل از گردشگری و آموزش و پرورش، گسترش ارتباطات و دیپلماسی و تعهدات متقابل با جوامع قومی چینی باشد.

در این راستا، چین رسانه‌های بین‌المللی خود را گسترش داده و امکانات بیشتری را برای توسعه فعالیت‌ها در اختیار آنها گذاشته است. توسعه و نوسازی خبرگذاری شینهوا، انتشار

^۱ ASEAN

نسخه‌های بین‌المللی روزنامه‌های بزرگ این کشور، برگزاری کنفرانس‌های مطبوعاتی منظم در وزارت خارجه و توسعه و حرفه‌ای کردن تلویزیون‌های ماهواره‌ای این کشور از قبیل سی تی وی^۱، تنها نمونه‌های کوچکی از گسترش دیپلوماسی رسانه‌ای این کشور می‌باشند. فیلم‌های چینی و ستاره‌های سینمای این کشور از قبیل گونگ لی و ژانگ زی در بین جوانان جنوب شرق آسیا طرفداران بسیاری پیدا کرده‌اند. مارک‌های اجناس و لوازم چینی از قبیل هایر^۲، تی سی ال^۳ و هووی^۴ خریداران بسیاری در جنوب شرق آسیا پیدا کرده و جزو مارک‌های معتبر به شمار می‌آیند. در مجموع می‌توان گفت که رسانه‌ها، غذا، خط، طب سوزنی، سینما، گیاهان دارویی و مد چینی شاخص‌هایی از گسترش فرهنگ چینی در جنوب شرق آسیا می‌باشند (Cheow, 2005: 336). بورس‌های تحصیلی، فعالیت‌های آموزشی، گسترش تعاملات فرهنگی، برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های علمی و توسعه رسانه‌های جمعی نمونه‌های دیگری از اقدامات انجام شده در راستای ترویج فرهنگ چینی در کشورهای جنوب شرق آسیا می‌باشند.

چین در تلاش است تا از دیپلماسی عمومی برای ارائه تصویری جذاب در مورد خود در منطقه آسیای جنوب شرقی، استفاده کند. به علاوه، این کشور از این ابزارها برای ایجاد تغییر در سیاست‌ها و ترجیحات اجتماعی و سیاسی شهروندان دیگر کشورها بهره می‌گیرد. بخشی دیگر از دیپلماسی عمومی چین نیز در جهت تبادل فرهنگی با کشورهای در حال توسعه این منطقه بوده است. به عنوان مثال، این کشور اقدام به تشکیل یک نسخه چینی از گروه‌های صلح طلب که توسط "انجمن داوطلبان جوان چین" اداره می‌شود، اقدام نموده و تاکنون برخی از این افراد را در پروژه‌های خدماتی بلند مدت مانند کشاورزی و ورزش به برخی کشورهای جنوب شرق آسیا از قبیل لائوس و برمه فرستاده است.^۵ قطعاً هدف اصلی این اقدامات، گسترش نفوذ و فرهنگ چینی در کشورهای این منطقه می‌باشد.

1 CCTV

2 Hai'er

3 TCL

4 Huawei

5 Xinhua. "China to Send Overseas More Field Service Volunteers", 30 Oct. 2002

آسیای میانه و قفقاز نیز از مهم‌ترین مناطقی است که به دلیل دارا بودن منابع و مواد خام بسیار و نیز بازار مصرف قابل ملاحظه، کشور چین را وارد بازی سیاسی با سایر قدرت‌های بزرگ در این حوزه کرده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۰، کشورهای جدا شده از این قدرت بزرگ کمونیستی، به استقلال خود دست یافتند؛ کشورهایی که عموماً با مشکلات فراوان حکومتی - مدیریتی، فکری، نارسایی‌های اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و... مواجه هستند. نیاز روزافزون چین به منابع طبیعی، لزوم دسترسی به بازارهای صادراتی و همچنین افزایش نفوذ سیاسی خود موجب تلاش گسترده چین برای مشارکت و همکاری با کشورهای در حال توسعه آسیای مرکزی شده است.

در واقع، بسیاری از کشورهای منطقه و جهان که از قدرت بازیگری منطقه‌ای یا بین-المللی برخوردار هستند، سعی کرده‌اند که در این منطقه نفوذ کنند تا منافع و نفوذ بین‌المللی خود را افزایش دهند. درست است که این منطقه از سویی از لحاظ اقتصادی و منابع موجود و از سویی دیگر به خاطر کم‌تجربگی سیاسی دولتمردان، می‌تواند وسوسه نفوذ بازیگران را افزایش دهد، اما مهم‌ترین مسئله‌ای که قدرت‌ها را به این سمت کشانده است، منابع و منافع اقتصادی نیست؛ بلکه منافع سیاسی و نفوذ بین‌المللی نقش مهمتری را در این زمینه ایفا می‌کنند. از این‌رو کشورهای آسیای میانه و قفقاز بی‌آنکه توان اجرایی و قدرت انتخاب بالایی داشته باشند، به ابزار بازی بین‌المللی برای قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌اند. روسیه و چین به این دلیل که هم‌مرز کشورهای آسیای میانه و قفقاز هستند بر این اعتقادند که باید با افزایش قدرت و نفوذ خود در منطقه، حوزه فعالیت آمریکا را محدود کنند؛ زیرا اگر ایالات متحده آمریکا بتواند کنترل این منطقه را به دست بگیرد، برای دو کشور چین و روسیه، این مسئله علاوه بر اینکه شکستی اقتصادی و نظامی محسوب خواهد شد، باختی سیاسی و استراتژیک نیز تلقی می‌شود.

از طرفی، کشورهای آسیای میانه و قفقاز ضعیف، فقیر و فاقد ساختار صحیح اقتصادی هستند. از این رو نفت، گاز و درآمد حاصل از فروش آن، تنها منبع عمده اقتصادی آنهاست. چین با اشراف به این مسئله و برای نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود، استراتژی‌های

متعددی را پی‌ریزی کرده است؛ به عنوان مثال، با جذب دانشجویان آسیای میانه و قفقاز در کشور خود، بسیاری از روشنفکران آینده این منطقه را با ساختار اقتصادی و جهت‌گیری‌های سیاسی خود آشنا می‌کند.^۱ همچنین، اساتید چینی نیز برای تدریس به دانشگاه‌های آسیای مرکزی اعزام گردیده‌اند.

چینی‌ها کوشیده‌اند با بهره‌گیری از فرهنگ و میراث تاریخی غنی خود و از طریق هنر، موسیقی، ادبیات، دانش، زبان و رسانه‌ها، جذابیت کشور خود را افزایش دهند. فرهنگ باستانی چین تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مناسبت‌های فعلی پکن با آسیای مرکزی دارد. فرهنگ عامیانه، موسیقی، فیلم‌ها و کالاهای مصرفی چینی رواج و محبوبیت فزاینده‌ای در این منطقه یافته‌اند. محصولات ریز و درشت چین از اسباب بازی‌های مختلف و رنگارنگ گرفته تا منسوجات و کالاهای صنعتی، فرهنگ جامعه چین را معرفی کرده و بر جذابیت آن طی سال‌های اخیر افزوده‌اند. چین برای افزایش قدرت نرم خود، مراکزی تحت عنوان "خانه‌های تجاری" را برای تسهیل در امور بازرگانی و افزایش تماس‌ها در آسیای مرکزی ایجاد کرده است. همچنین، مقام‌های پکن برای افزایش نفوذ خود در منطقه، از رسانه‌ها به خوبی بهره‌برداری می‌نمایند؛ به عنوان مثال، رادیو بین‌المللی چین توجه ویژه‌ای به منطقه آسیای مرکزی داشته و ۲۴ ساعته برای کشورهای این منطقه برنامه پخش می‌کند (مهدی زاده، ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۹).

۲- آفریقا

چین، چهار منفعت استراتژیک در آفریقا دارد. نخست، به دنبال دستیابی به منابع طبیعی خصوصاً نفت و گاز است. پیش‌بینی شده است که تا سال ۲۰۲۰، چین نفتی بیشتر از ایالات متحده وارد می‌کند. چین برای حفظ ذخایر آینده، در بخش نفت کشورهای هم‌چون سودان، آنگولا و نیجریه سرمایه‌گذاری کرده است. دوم، سرمایه‌گذاری در آفریقا یک بازار بزرگ برای کالاهای صادراتی چین است که می‌تواند تلاش چین برای بازسازی اقتصاد خود را به دور از نیروی کارش تسهیل کند؛ چرا که هزینه نیروی کار در چین رو به افزایش است. سوم اینکه

^۱ <http://islamworld2020.persianblog.ir/post/230/>

چین به دنبال مشروعیت سیاسی است. دولت چین بر این باور است که تقویت روابط چین و آفریقا، به افزایش نفوذ بین‌المللی چین کمک می‌کند. بالاخره اینکه چین به دنبال یک نقش سازنده‌تر به عنوان عامل ثبات در قاره آفریقا، خصوصاً در زمینه کاهش تهدیدات امنیتی نسبت به منافع اقتصادی چین است.^۱

شروع روابط چین و کشورهای آفریقایی به بعد از جنگ جهانی دوم و دوران حکومت مائو باز می‌گردد؛ دورانی که رابطه چین و شوروی به سردی گراییده بود و چینی‌ها در پی گسترش روابط با دیگر نقاط جهان بودند. به صرفه‌ترین و در دسترس‌ترین منابع برای چینی‌ها در قاره سیاه نهفته است. قاره‌ای که به شدت نیازمند سرمایه‌گذاری و توسعه در زیرساخت‌ها بوده، و تاکنون کمتر کشوری حاضر شده ریسک سرمایه‌گذاری کلان در این قاره را پذیرفته و به توسعه زیرساخت‌های این قاره بپردازد. اما در حال حاضر، نشانه‌هایی از سرمایه‌گذاری و حضور چینی‌ها در توسعه زیرساخت‌های کشورهای آفریقایی از قبیل ساخت بنادر، جاده‌ها، راه‌آهن‌ها، فرودگاه‌ها و ... وجود دارد. در واقع، چین امروزین مرزهای منطقه‌ای را طی کرده و به قاره سیاه به عنوان یک حوزه نفوذ و گسترش قدرت نرم خود پرداخته است؛ قاره‌ای که به شدت نیازمند سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی می‌باشد. در واقع خلاء سرمایه‌گذاری در این قاره همچنان وجود دارد و بیشتر سرمایه‌گذاری‌هایی هم که تاکنون توسط قدرت‌های خارجی در این قاره انجام شده، در راستای بهره‌برداری از منابع طبیعی و خصوصاً انرژی و نفت آن بوده است؛ لذا چینی‌ها با آگاهی از این خلاء، به این قاره وارد شده و نفوذ قابل توجهی کسب نموده‌اند. هدف عمده این سرمایه‌گذاری‌ها تسهیل جریان ورود کالاها و خدمات از چین و خروج مواد خام و انرژی از آفریقا می‌باشد.

از سوی دیگر، چین به مواد خام آفریقا نیازمند است و بسیاری این کشور را متهم کرده‌اند که در معاملات تجاری با دولت‌های آفریقایی به نقض حقوق بشر و یا عملکرد سرکوبگرانه حکومت‌های استبدادی توجهی نمی‌کند. به عنوان مثال، چین با سودان، که صاحب ذخایر

^۱ www.ireconomy.ir/fa/page/15098/

بزرگ نفت است، روابط نزدیکی برقرار کرده است. این در حالی است که عمرالبشیر، که بیش از دو دهه قدرت را در دست خود دارد، توسط دیوان بین‌المللی جرایم جنگی به نسل‌کشی متهم شده ولی او این اتهامات را تکذیب کرده است. با این همه، حضور چین در قاره آفریقا رو به گسترش بوده و امروزه به اشکال مختلف در این قاره فعال است. چین از یک سو پروژه‌های بهره‌برداری از منابع طبیعی را پیش می‌برد و از سوی دیگر تأسیسات زیربنایی مثل خط آهن می‌سازد و یا حتی نیروی حافظ صلح به سودان جنوبی اعزام کرده است. امروزه حدود یک میلیون شهروند چینی در قاره آفریقا کار و زندگی می‌کنند. به گفته کارشناسان اقتصادی، چین برای تداوم رشد روز افزون اقتصادی خود علاوه بر نیاز به بازارهای خوب صادراتی، نیازمند واردات انرژی و مواد اولیه خصوصاً مواد معدنی کمیاب برای تولیدات صنعتی‌اش است. صنایع چین برای تولید بیشتر و حفظ ظرفیت‌های صادراتی خود، روز به روز نیاز بیشتری به انرژی و مواد خام پیدا می‌کند و قاره سیاه هم اینک بخشی از نیازهای این کشور به مواد خام و انرژی را تأمین می‌کند. با توجه به کم بودن ذخایر مواد معدنی کمیاب، که خصوصاً در صنایع الکترونیک کاربرد زیادی دارند، رقابت شدیدی میان قدرت‌های صنعتی جهان برای دست‌اندازی و تصاحب این مواد در سطح جهان در حال جریان است. قاره آفریقا نیز به دلیل داشتن این مواد معدنی به شدت مورد توجه قدرت‌های صنعتی خصوصاً قدرت‌های نوظهور از جمله چین قرار گرفته است.

۳. خاورمیانه

چین در دهه اول قرن بیست و یکم، نگاه ویژه‌ای به خاورمیانه به عنوان منبع انرژی‌های فسیلی جهان دارد. بر این اساس بود که حجم تجارت چین با این منطقه در طول یک دهه گذشته افزایش بسیار چشمگیری را داشته است. سیاست خارجی چین به علت پیگیری مسأله عدم دخالت در امور داخلی کشورها، توانسته است به خوبی با اعراب، ایرانیان، ترک‌ها و یهودیان در کنار یکدیگر، وارد مبادلات تجاری، نظامی و سیاسی شود. به عبارت دیگر، دخالت نکردن چین در مسائل داخلی کشورهای خاورمیانه و بی‌تفاوتی رهبران چین از حمایت یا انتقاد رهبران منطقه، این فرصت را به آنها داده تا با قدرت مانور بیشتری اهداف سیاست

خارجی خود را در این منطقه به پیش برند؛ لذا افکار عمومی در خاورمیانه، در مقایسه با آمریکا و کشورهای اروپایی، نسبت به این کشور برداشتی منفی ندارند. کشورهای منطقه به چین به عنوان یک آلترناتیو در مقابل سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه نگاه می‌کنند. در تحولات منطقه نیز، چین هرچند از نزدیک اوضاع را رصد و حوادث را پیگیری می‌کند، اما علاقه‌ی چندانی به مداخله‌ی مستقیم در امور منطقه ندارد.

کمک‌های خارجی چین، مبادلات فرهنگی و تحصیلی و مطبوعات، فرصت‌هایی است که چین تلاش دارد از طریق آنها بر نقش فرهنگی خود در خاورمیانه بیفزاید. در حوزه مبادلات فرهنگی، چین در انجام برنامه‌هایی مانند برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌ها و تورسم، به صورتی جدی در خاورمیانه به فعالیت مشغول شده است. از سوی دیگر، دولت چین بورس‌های تحصیلی فراوانی را در اختیار کشورهای منطقه قرار داده است که همگی فرصتی برای گسترش نقش فرهنگی این کشور محسوب می‌شوند. در حوزه مطبوعات و رسانه‌ها نیز هر چند چین در مقایسه با کشورهای اروپایی عقب‌تر است، اما می‌توان گفت چین برای کشورهای خاورمیانه رادیو و وب سایت خبری به زبان‌های فارسی و عربی را فعال کرده است. هر چند به نظر می‌رسد ایالات متحده مهم‌ترین چالش پیش روی فعالیت‌های فرهنگی چین در خاورمیانه است، اما چین سرمایه‌گذاری‌های بلندمدتی را در بحث آموزش و اعطای بورس‌های تحصیلی دنبال خواهد کرد. به نظر می‌رسد با افزایش آموزش‌ها و استقبال از چین در عرصه‌های علمی و آکادمیک، راه برای فعالیت بیشتر خبرگزاری‌ها، مجلات و روزنامه‌های چینی در خاورمیانه هموارتر شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۴).

۴. آمریکای لاتین

جمهوری خلق چین دو استراتژی برای آمریکای لاتین تعریف کرده است. اول، استراتژی اقتصادی این کشور است که برای دستیابی به مواد خام اولیه و یافتن یک بازار بزرگ برای کالاهای تولید شده این کشور، در جهت توسعه اقتصادی خود تنظیم شده است. دومین استراتژی چین، کاملاً سیاسی است و در راستای به دست آوردن یک شناسایی دیپلماتیک از سوی آن دسته از کشورهایی که هنوز تابوان را به عنوان دولت چین به رسمیت می‌شناسند،

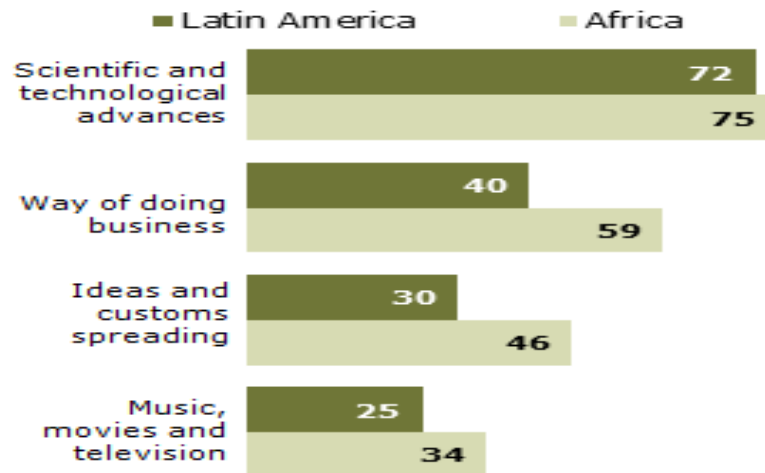
طراحی شده است. آرژانتین، بولیوی، برزیل، اکوادور، مکزیک، پاناما، پرو، ونزوئلا و کوبا نقش اصلی را در اولین استراتژی چین بازی می‌کنند.^۱ چین به دنبال آن است که با گسترش قدرت نرم خود در آمریکای لاتین، به بازارهای این منطقه نیز دسترسی بیابد و بدین ترتیب، تهدیدی برای انحصار آمریکا در این منطقه باشد.

یافته زیر یکی از مهمترین بررسی‌های صورت گرفته با موضوع دیدگاه‌های جهانی راجع به چین است که توسط مرکز تحقیقات پیوانجام شده است. این مرکز، از آنجایی که چین در حال حاضر یکی از بزرگترین شرکای تجاری در بسیاری از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین است، بر موضوع "قدرت نرم" چین در شش کشور منطقه جنوب صحرای آفریقا و هفت کشور آمریکای لاتین متمرکز شده است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند که نفوذ جهانی چین، به عنوان برخی از جنبه‌های قدرت نرم چین، به‌ویژه در آفریقا و در میان جوانان مورد احترام روزافزونی قرار دارد.

^۱ <http://news.irib.ir/articles/item/4645>

Chinese Soft Power in Africa and Latin America: Science, Not Music

Median % positive view of China's ...



PEW RESEARCH CENTER Q60-Q63.

Source: Pew Research Center- 2013¹

بر مبنای این یافته‌ها، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و علمی چین، به‌عنوان یکی از ابعاد نفوذ و قدرت نرم این کشور، به‌طور گسترده هم در آفریقا (متوسط ۷۵٪ مثل سایر جنبه‌های قدرت نرم چین) و هم در آمریکا لاتین (۷۲٪) مورد تحسین قرار گرفته است. سه چهارم از پاسخ‌دهندگان در آفریقا و آمریکای لاتین، پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی چین را تحسین کرده‌اند. در تمام جنبه‌های دیگر، آفریقایی‌ها نظر مثبت‌تری به قدرت نرم چین نسبت به آمریکای لاتین دارند. در واقع، تصویر عمومی چین در آفریقا در حال حاضر مثبت-تر از هر قاره دیگری است. تا حدودی، این "تهاجم نرم و جذب کننده" ناشی از قدرت نرم چین است؛ به‌ویژه، برنامه‌های آموزشی برای نخبگان آفریقایی، دیپلماسی مؤثر و جذابیت الگوی توسعه چینی که در آفریقا بیشتر از هر قاره دیگری گسترش یافته است. از آنجایی که قدرت سخت

¹ www.pewglobal.org/2013/07/18/chapter-3-attitudes-toward-china

چین در آفریقا کمتر از آسیا است، قدرت نرم‌اش در این قاره حتی بسیار مهمتر است. در واقع، چین از قدرت نرم خود برای کمک به تولید برآیندهای سیاست‌گذاری مطلوب از جمله قراردادهای نفتی و گازی جدید در این منطقه استفاده کرده است.

در سه کشور، از میان ۱۳ کشوری که در آفریقا و آمریکای لاتین مورد مطالعه قرار گرفتند نیمی از جمعیت مورد مطالعه در آنها، اشاعه سنت‌ها و نظرات چین را در کشورشان می‌پسندند. نتایج نشان می‌دهند که در ۱۶ کشور از ۳۸ کشور بررسی شده، افراد جوان به طور قابل توجهی بیشتر از افراد مسن دارای نگاه مثبت در مورد چین هستند. نیمی یا بیشتر از افراد ۱۸ تا ۲۹ ساله در نیجریه، غنا، بولیوی و سنگال، علاوه بر تحسین علم و فن-آوری‌های چینی، موسیقی، فیلم و تلویزیون چینی را نیز دوست دارند. با این حال این بررسی نشان می‌دهد در حالی که چین به طور گسترده‌ای به عنوان یک شریک اقتصادی در سراسر جهان در حال توسعه دیده می‌شود، این به معنای گسترش قطعی ارزش‌ها، فرهنگ و ایده‌های چینی نیست.

ابزارهای تحکیم و گسترش قدرت نرم چین

زمانی که جوزف نای اصطلاح "قدرت نرم" را مطرح نمود، بیشتر آن را در چهارچوب یک تعریف محدودتری به کار برد که سرمایه‌گذاری، کمک و دیپلماسی رسمی - اشکال سنتی‌تر و خشن‌تر - از آن مستثنی بود. امروزه در چین، به صراحت ایده گسترده‌تری از قدرت نرم را مطرح می‌گردد. این ایده دلالت بر همه عناصر خارج از حوزه امنیت از جمله سرمایه‌گذاری و ارائه کمک دارد. قدرت نرم می‌تواند در "سطوح بالا" نخبگان و در "سطوح پایین" عموم مردم را مورد توجه قرار دهد. اگر چه قدرت نرم می‌تواند هم از بازیگران دولتی و هم غیردولتی ناشی گردد، اما ضرورت دارد تا به صورتی دقیق راهبردها و ابزار سیاسی پکن، را که آگاهانه برای پیشبرد قدرت نرمش مورد استفاده قرار می‌دهد، بررسی و تحلیل نمود. این راهبردها و ابزارها، از کمک‌های مالی و اقتصادی و مدارس زبان گرفته تا اعطای بورس‌های تحصیلی،

میزان تأثیرگذاری قدرت نرم بازیگران چینی را در جهان آسان تر نموده‌اند. در زیر به برخی از این راهبردها و ابزارها اشاره می‌شود.

الف- اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی

اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی یکی از عمده‌ترین ابزارهای دولت چین برای پیشبرد نفوذ خود در کشورهای در حال توسعه در سراسر مناطق جهان، محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال، کشورهای آفریقایی با دریافت وام‌های با بهره بسیار پایین از چین و صرف آنها در امور زیربنایی، شرایط لازم جهت توسعه خود را فراهم می‌کنند و از طرف دیگر بازپرداخت این وام‌ها با اتکای به منابع غنی معدنی آفریقا از قبیل مس، کبالت و ... در یک دوره بلندمدت بسیار سهل و آسان است که دو طرف را بسیار منتفع می‌سازد. این وضعیت، زمانی بهتر درک می‌شود که با شرایط بسیار سخت و غیرقابل انعطاف دولت‌های غربی و خصوصاً ایالات متحده در اعطای وام به کشورهای آفریقایی مقایسه شود؛ شرایطی از قبیل دموکراسی، رعایت حقوق بشر، شفافیت سرمایه‌گذاری وام‌ها در بخش‌هایی که وام‌دهندگان توصیه می‌کنند. بدین ترتیب، پکن بدون مطرح کردن چنین شرایطی و بدون دخالت در امور داخلی کشورهای آفریقایی، جاذبه بیشتری را برای این کشورها در نزدیک شدن به چین و گسترش نفوذ خود در آفریقا فراهم می‌سازد. در حال حاضر، نزدیک به ۸۰۰ شرکت چینی در آفریقا حضور دارند که غالباً خصوصی هستند و در بخش زیرساخت، انرژی و بانکداری به فعالیت در کشورهای آفریقایی مشغول هستند.

همچنین در این راستا باید به این نکته نیز اشاره نمود که فعالیت‌های بشردوستانه چین نیز امروزه حوزه گسترده‌ای را فرا گرفته است. این فعالیت‌ها، طیف وسیعی از دادن وام، هدایا و بخشش بدهی‌های کشورهای فقیر گرفته تا مبارزه با ایدز و حفظ محیط زیست، شرکت در کمک‌رسانی به قربانیان بلایای طبیعی را در برمی‌گیرد. این گروه از فعالیت‌های پکن را باید در زمره مؤثرترین اقدامات این کشور برای افزایش قدرت نرم خود دانست که هر روز نیز گسترده‌تر می‌شود. دولت چین می‌کوشد با تحقق این گونه از فعالیت‌ها، حمایت و نفوذ سیاسی لازم را نیز به دست آورد. قاره آفریقا از جمله نقاطی است که بیشترین انواع از این

کمک‌ها را در سال‌های اخیر از چین دریافت کرده است. این کمک‌ها شامل هدایا و وام‌های بدون بهره و کم بهره بوده است. کمک چین و سیاست بخشش بدهی‌های کشورهای فقیر، سبب شده تا سرمایه معنوی و قدرت نرم چشمگیری در میان کشورهای آفریقایی برای این کشور شکل بگیرد و به‌ویژه حمایت آنها از چین را در سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی به همراه داشته است (گلشن پژوه و کالجی، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۵).

در این ارتباط، همچنین می‌بایست از سیاست اعطای بورس‌های تحصیلی چین در مقاطع تحصیلی آموزش عالی به دانشجویان نخبه کشورهای در حال توسعه در قاره‌های آفریقا و آسیا نیز یاد نمود که تأثیر قابل ملاحظه‌ای را در گسترش نفوذ و قدرت نرم چین در این کشورها و به‌خصوص در بین نخبگان آنها ایجاد می‌کند و به گسترش فرهنگ چینی و افزایش علاقه نخبگان و برجستگان فکری و تحصیلی این مناطق نسبت به چین و سیاست‌های آن منجر می‌گردد.

ب- رسانه‌های بین‌المللی چین

رادیو و تلویزیون‌ها و رسانه‌های بین‌المللی، بخش مهمی از دیپلماسی عمومی هر کشوری محسوب می‌شوند. از اواسط دهه ۱۹۹۰، دولت کمونیست چین تلاش‌های مستمر خود را برای افزایش قدرت رقابت خود در عرصه رادیو و تلویزیون‌های بین‌المللی افزایش داده است. به اعتقاد دیوید شامباوگ، تبلیغات خارجی چین پس از مائو از ۴ ماموریت اصلی ناشی می‌شود که عبارتند از: ۱. معرفی چین به جهان خارج و ترویج فرهنگ چینی در خارج از کشور؛ ۲. مقابله با تبلیغات خارجی خصمانه (نظیر تئوری تهدید چین)؛ ۳. مقابله با تمایلات استقلال طلبانه تایوان و ترویج همبستگی آن با چین؛ ۴. ارتقاء سیاست خارجی چین: Ding, 2014: (9).

رسانه‌های چینی هم در این میان بیکار ننشسته‌اند و به پیشبرد اهداف کشور خود یاری رسانده‌اند. در سال‌های اخیر، رسانه‌های دولتی چین از جمله رسانه‌هایی هستند که با رویکردی متفاوت به مسائل آفریقا نگاه می‌کنند. چین با استفاده از شیوه‌های و اهرم‌های اعمال قدرت نرم، در تلاش است تا افکار عمومی کشورهای آفریقایی را با خود و سیاست‌های

بین‌المللی پکن همراه کند و در این میان، ناگزیر از بهره بردن از رسانه‌هاست. شبکه تلویزیونی دولتی چین و خبرگزاری رسمی چین، شینهوا، خبرهای مثبتی درباره دولت‌های آفریقایی منتشر می‌کنند. چین برای تأمین نیازهای فزاینده اقتصادی خود، روز به روز بیشتر و بیشتر به منابع طبیعی آفریقا وابسته می‌شود و برای مثبت جلوه دادن بهره‌برداری‌های خود، از رسانه‌هایش خواسته تا خبرهای مثبتی درباره آفریقا پخش کنند. از این رو روابط رسانه‌های آفریقا و چین رشد زیادی داشته و به طور مداوم اخبار متفاوتی از آفریقا را منتشر می‌کنند. کار رسانه‌های چینی در آفریقا به حدی گسترش یافته که حتی خبرگزاری‌های دیگری چون رویترز به نقل از شینهوا و دیگر رسانه‌های چینی به انتشار اخبار درباره آفریقا می‌پردازند.

در این میان، صنعت انیمیشن چین نیز در جهت کسب شهرت بین‌المللی و ترویج فرهنگ چین به شدت فعال شده است؛ حرکتی که به گفته کارشناسان و فعالان این صنعت، به‌عنوان بخشی از طرح دولت برای تقویت قدرت نرم و گسترش نفوذ چین تلقی می‌شود. صنعت انیمیشن چین، پیشتر صرفاً "تولیدکننده" محصولات انیمیشن خارجی بود، اما اکنون بر تولید محصولات اصیل چینی تمرکز کرده است و به لطف حمایت‌های دولت، رشدی ۲۸ درصدی نسبت به سال گذشته داشته است. محصولات رسانه‌ای فرهنگی چینی محبوبیت فزاینده‌ای در جنوب شرقی آسیا و خاورمیانه کسب کرده‌اند. بدین ترتیب، صادرات انیمیشن به چین اجازه می‌دهد تا به راحتی فرهنگ خود را به جهان عرضه کند.

ج- ترویج فرهنگ و زبان چینی

بعد از سیاست و اقتصاد، فرهنگ به صورت روزافزونی تبدیل به ستون سوم دیپلماسی چین شده و امروزه این کشور بیشتر از یک میلیون مبادله فرهنگی را در سال تحقق می‌بخشد و در پی صادرات محصولات فرهنگی خود به‌ویژه در حوزه فیلم، هنر، موسیقی و ورزش است؛ همچنین، دولت چین "موسسه کنفوسیوس" را به منظور ترویج و آموزش فرهنگ و زبان چینی برپا کرده است. دیپلماسی فرهنگی فعال چین از این طریق به بهبود تصویر چین در نزد جهانیان کمک کرده است. امروزه بیشتر از ۳۰ میلیون نفر در خارج از چین در چهارچوب این مؤسسات، مشغول یادگیری زبان چینی هستند؛ با این حال افزایش قدرت نرم

چین، با انتقاداتی که در سطح بین‌المللی از سیستم سیاسی داخلی و هم‌چنین فساد اخلاقی در این کشور می‌شود، تا حدودی محدود شده است (33: Hongyi, 2006). همچنین چین، در کنار صادرات کالا و سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و تجاری در قاره سیاه، از اوایل دهه ۹۰ تلاش کرده تا حضور فرهنگی خود در قاره سیاه را نیز گسترش دهد. چین با راه اندازی مؤسسات کنفوسیوس در آفریقا، به آموزش زبان و فرهنگ چینی در این کشورها اقدام کرده و هم‌اکنون در ۱۳ کشور آفریقایی به فعالیت مشغول است. این فعالیت‌ها موجب شده تا حضور چینی‌ها در این قاره بر اساس آمار رسمی چین به یک میلیون نفر برسد که البته گفته می‌شود افراد دیگری هم هستند که از راه‌های دیگر به آفریقا مهاجرت کرده‌اند (سرایبی، ۱۳۹۲: ۶).

استفاده از ابزار دیپلماسی عمومی جهت ترویج فرهنگ چینی، تا چند سال پیش چندان مورد توجه سیاستمداران چین نبود و زمانی که مورد توجه قرار گرفت، بسیار سطحی و محدود با آن برخورد می‌شد و تنها به تبلیغات سیاسی از طریق رادیو بین‌المللی چین که به طور مداوم به تکرار گفته‌های سیاستمداران چینی می‌پرداخت، محدود بود. پس از پایان جنگ سرد، این کشور فعالیت‌های خود را در بخش دیپلماسی عمومی گسترش داده و تنوع بیشتری به برنامه‌های خود بخشیده است. در این مقطع، دیپلماسی عمومی چین در پی دستیابی به پنج هدف عمده بوده است: تبلیغ و اشاعه ارزش‌ها و باورهای چینی به جهان خارج، ایجاد یک تصویر مطلوب از دولت، تکذیب و رد گزارش‌های تحریف شده‌ای که در خارج از این کشور در مورد چین تهیه و تبلیغ می‌شود، بهبود محیط بین‌المللی اطراف چین و نهایتاً اعمال نفوذ در تصمیم‌سازی‌های سایر کشورها (10-5: Aoyama, 2004).

هم‌زمان که چین در حال پیگیری استراتژی جهانی خود می‌باشد، از ابزارهای پیچیده-تری نیز برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌گیرد. فرهنگ، مهم‌ترین شاخص در بررسی میزان قدرت نرم یک کشور می‌باشد. اقتصاد در حال رشد چین امکان ترویج و تبلیغ بیشتر فرهنگ را به چینی‌ها داده؛ چرا که فعالیت‌هایی از قبیل برگزاری همایش‌ها در ارتباط با فرهنگ چینی، تأسیس مؤسسات کنفوسیوس، اعزام مدرسان زبان چینی به سایر کشورها،

ساختن فیلم‌ها و انیمیشن‌هایی در مورد چین و سایر انواع فعالیت‌های فرهنگی قطعاً هزینه‌های را برای این کشور در پی خواهد داشت، که در صورت ضعف اقتصادی توانایی انجام چنین اموری را نداشت (سازمند و بایزیدی، ۱۳۹۱: ۱۵).

فرهنگ ابزار جدید چین در دیپلماسی است. مبادلات فرهنگی، فستیوال‌ها، فیلم‌ها، موسیقی، انجمن‌های مذهبی، هنرها و صنایع دستی سنتی، طب چینی، ادبیات کهن و توریسم از ابزارهای فرهنگی قدرت نرم این کشور هستند که به منظور پیشبرد "تئوری ظهور صلح آمیز چین" به کار برده می‌شوند. در طول چند دهه گذشته، خیزش چین توجهات گسترده‌ای را در سطح جهان جلب کرده است؛ در حالی که ظهور چین تحسین بسیاری از کشورها را برانگیخته، در عین حال باعث نگرانی برخی دیگر از کشورها مانند ایالات متحده آمریکا و ژاپن نیز شده است. چین برای مقابله با این نگرانی‌ها و تئوری تهدید چین و همچنین به منظور افزایش قدرت نرم خود، از دیپلماسی فرهنگی بهره برده است.

از دیگر ابزارهای مورد استفاده چین در دیپلماسی ترویج قدرت نرم خود، تلاش در جهت گسترش فرهنگ و زبان چینی در جهان است. "هان‌بان"، سازمانی دولتی است که وظیفه‌اش تبلیغ و ترویج آموزش زبان چینی در کشورهای دیگر است. این سازمان در سال ۱۹۸۷ به منظور هماهنگ کردن تلاش‌های چین برای ترویج و آموزش زبان چینی در سراسر جهان تأسیس شد. از سال ۲۰۰۴ تاکنون، هان‌بان به دانشگاه‌های خارجی به منظور تأسیس مراکز مطالعات فرهنگ و زبان چینی (مؤسسات کنفوسیوس) کمک‌های مالی اعطا می‌کند. دولت چین به جز پول، مدرس‌های چینی هم به این دانشگاه‌ها اعزام می‌کند. طی این ده سال، در ۴۶۵ دانشگاه از ۱۲۳ کشور دنیا "مؤسسه کنفوسیوس" تأسیس شده است. برنامه‌ای مشابه در صدها دبیرستان خارجی هم اجرا می‌شود. مجموعه این پروژه، نمونه موفق‌تری از گسترش قدرت نرم این کشور را به اثبات می‌رساند. مؤسسات کنفوسیوسی مثل بازوی حکومت چین عمل می‌کنند و چه در استخدام و اداره دانشگاهیان، چه در انتخاب درس‌ها، و چه در تعریف دامنه مباحث، اهداف حکومت (چین) را پیش می‌برند. مؤسسه کنفوسیوس با اهداف هماهنگ‌سازی روابط خارجی، ارتقاء درک متقابل اجتماعی- فرهنگی، جهانی تأسیس کردن

فرهنگ چینی و ترویج همکاری با کشورهای خارجی تأسیس شده است و به اصطلاح خود چینی ها مظهر دیپلماسی عمومی چین یا "دیپلماسی لبخند" این کشور محسوب می‌شود (Schaeffner, 2010, 13).

از بعد ورزشی نیز المپیک ۲۰۰۸ پکن آغازگر تلاش‌های دولت چین برای پیشبرد قدرت نرم آن بود. مراسم گشایش المپیک پکن به شدت از این مضامین الهام گرفته بود و این گواه آن است که چینی‌ها این وجوه فرهنگ چین را برای مخاطبان غیرچینی آسان فهم‌تر از همه می‌دانند. از آن زمان به بعد، حوزه فعالیت‌های تلویزیون دولتی چین توسعه بیشتری پیدا کرده و وزارت آموزش چین به ۴۵۰ "مؤسسه کنفوسیوس" در خارج از کشور، بودجه می‌دهد تا فرهنگ و زبان چینی را تبلیغ کنند. ۹۰ شعبه از این مؤسسه‌ها، در دانشگاه‌های آمریکای شمالی برپا شده‌اند. اما تلاش‌های دولت چین در این زمینه با چالش‌هایی روبه رو شده است؛ در ابتدای سال ۲۰۱۴، اتحادیه استادان دانشگاه‌های آمریکا با انتشار گزارشی، از برپایی مؤسسه‌های کنفوسیوس در دانشگاه‌های آمریکا انتقاد کرد. این دانشگاهیان معتقدند که این مؤسسه‌ها ابزار دست دولت چین هستند و هدفشان "پیشبرد برنامه‌های دولت در راستای جذب و کنترل استادان، انتخاب برنامه‌های درسی و محدود کردن فضای بحث" است. ظاهراً بحث بر سر تبت، تایوان و حادثه میدان تیان آن من در این مؤسسه‌ها ممنوع است.

به طور خلاصه می‌توان گفت ابزارها و مؤلفه‌هایی را که چین به منظور پیشبرد و گسترش قدرت نرم خود در مناطق مورد نظر خویش به کار می‌گیرد، شامل طیف وسیعی در حوزه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. افزایش مبادلات فرهنگی و دانشگاهی، ایجاد مؤسسات کنفوسیوس و ترویج و آموزش زبان چینی، به کارگیری دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی، مشارکت در تأسیس نهادهای چندجانبه مثل سازمان همکاری شانگهای، سرمایه گذاری و ارائه کمک‌های مالی و اقتصادی، مشارکت در عملیات حافظ صلح سازمان ملل متحد و ایفای نقش میانجی در منازعات منطقه‌ای و پرهیز از مداخلات در امور داخلی سایر کشورها، همگی از جمله ابزارها و راه کارهای مورد نظر چین به منظور گسترش و ارتقاء قدرت نرم خود در سراسر جهان محسوب می‌شوند.

به نظر می‌رسد، قدرت اقتصادی در حال رشد چین، این کشور را از حاشیه سیاست جهانی به مرکز حرکت داده و علاقه جهانی را به فرهنگ و زبان چینی جذب کرده است. بر اساس ارزیابی‌های صورت گرفته از قدرت نرم چین، می‌توان گفت که چین به دستاوردهای چشمگیری در این زمینه از زمان آغاز اصلاحات آن و "سیاست درهای باز" از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا کنون، دست یافته است. با این حال، برنامه‌ریزی چین برای پیشبرد قدرت نرم خود مسلماً با چالش‌هایی رو به رو خواهد شد؛ چرا که اولاً در دوران بسط دموکراسی، جهانی شدن و انقلاب اطلاعات، مدل توسعه چینی با اقتصاد سرمایه‌داری و فلسفه استبدادی نمی‌تواند به طور گسترده‌ای به عنوان یک جایگزین مناسب برای دموکراسی و سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد پذیرفته شود؛ هر چند که این مدل در کوتاه مدت محبوبیت بسیاری در میان کشورهای در حال توسعه کسب کرده است. ثانیاً، در یک سیستم تک قطبی، برای چین بسیار مشکل خواهد بود که بر سر گسترش قدرت نرم خود با آمریکا به‌ویژه در حوزه فرهنگ عمومی و نهادهای سیاسی و اقتصادی رقابت کند. ثالثاً، امروزه ما شاهد کاهش حاکمیت مطلق کشورها در عصر جهانی شدن هستیم که تعادل قدرت را در سیستم بین‌المللی تغییر داده و نتیجتاً بازیگران غیردولتی قدرت بسیاری را بیش از هر زمان دیگر در تاریخ، در عرصه جهانی کسب کرده‌اند. در حالی که برخی از این بازیگران، مانند شبکه رسانه‌های بین‌المللی و شرکت‌های بین‌المللی ممکن است در نتیجه افزایش قدرت نرم چین، روابط همکاری جویانه خود را با دولت چین توسعه دهند، اما دیگر بازیگران مانند جنبش فالون گونگ، جامعه مهاجرین تبت و دگراندیشان سیاسی می‌توانند در سطح فراملی و با هزینه بسیار کم، همدردی و حمایت بین‌المللی را به سود خود سازماندهی کنند و موجب بی‌اعتباری تلاش‌های دولت چین برای ارائه‌ی یک تصویر مثبت از خود شوند. بنابراین علی‌رغم افزایش قابلیت چین در شکل دادن به دستور کارهای سیاسی و دیدگاه‌های خارجی، این کشور راهی طولانی برای رسیدن به سطحی از قدرت نرم، که آن را تبدیل به یک رهبر جهانی واقعی کند، در پیش دارد (Ding, 2006).

نتیجه‌گیری

قرن ۲۱ را قرن آسیا نامیده‌اند. روند رشد و توسعه اقتصادی کشورهای آسیایی که از اواخر دهه ۷۰ میلادی آغاز شد، چنان سریع و چشمگیر بود که در پایان قرن بیستم، علاوه بر ژاپن به عنوان غول اقتصادی آسیا، چند کشور آسیایی دیگر از جمله چین و هند نیز در شمار اقتصادهای بزرگ و موفق جهان قرار گرفتند. به‌طور قاطع می‌توان گفت که مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر خیزش کشورهای آسیایی و قرار گرفتن آنها در عداد قدرت‌های بزرگ، رشد و توسعه چشمگیر اقتصادی بوده است. این در حالی است که متأثر از این رشد اقتصادی، این کشورها از جمله چین، علاوه بر رشد و توسعه مداوم اقتصادی خود، به قدرت‌گیری در سایر حوزه‌ها از جمله توسعه فعالیت‌های هسته‌ای، استراتژیک، نظامی و فرهنگی خود نیز توجه جدی دارند. در طول چند دهه گذشته، کشور چین در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و فرهنگی قدرت فزاینده‌ای به دست آورده است که در این راستا تحلیل‌های مربوط به قدرت چین و ابعاد مختلف آن از موضوعات جالب توجه محافل علمی روابط بین‌الملل بوده است. توانایی‌های چین، در محدوده آسیای شرقی یا منطقه بزرگ‌تر اقیانوس هند و اقیانوس آرام، رو به رشد است. منطقه‌ای که نزدیک به ۶۵ درصد از منابع جدید و مواد معدنی جهان در این منطقه و ۶۱ درصد از رشد تولید ناخالص داخلی و ۴۷ درصد از تجارت بین‌المللی متعلق به آن است. توانایی‌های استراتژیک چین، ساختار نیروهای نظامی آن و دکترین نظامی در حال شکل‌گیری این کشور، همگی در جهت رسیدن به "منافع محوری" چین طراحی شده‌اند؛ منافعی که در درازمدت، اتحاد سیاسی دوباره با تایوان و حفاظت از ادعاهای ارضی و دریایی این کشور در دریای شرقی چین و دریای جنوبی چین را به دنبال دارند.

چین در قدرت اقتصادی و نظامی توان کسب برابری با ایالات متحده آمریکا را دارد، اما در ابعاد نرم قدرت هنوز راه درازی برای رقابت با آمریکا را در پیش دارد؛ چین دارای صنایع فرهنگی بزرگی همچون هالیوود نیست و دانشگاه‌های آن توانایی رقابت و برابری با دانشگاه‌های آمریکا را ندارند. چین فاقد بسیاری از سازمان‌های غیردولتی است که میزان بسیار زیادی از قدرت نرم آمریکا را تولید می‌کنند. از لحاظ سیاسی، چین از فساد، نابرابری، فقدان

دموکراسی و حقوق بشر و ضعف حکومت قانون رنج می‌برد. در حالی که ممکن است "اجماع پکن" برای کشورهای در حال توسعه استبدادی و نیمه استبدادی جذاب باشد، اما در جهان غرب، قدرت نرم چین را تضعیف کرده است. اگرچه دیپلماسی جدید چین، جذابیت خود را در بین همسایگانش در آسیای جنوب شرقی افزایش داده است، اما ادامه جنگ طلبی چین از موضع قدرت سخت نسبت به تایوان، به موقعیت قدرت نرم این کشور در اروپا و غرب آسیا رسانده است. اگر چه چین هنوز در میزان و حجم قدرت نرم خود، از آمریکا فاصله زیادی دارد، اما چشم پوشی از دستاوردهایی که کسب کرده است، می‌تواند احمقانه باشد (Nye, 2005).

در پایان می‌توان گفت که چین توانسته با اتکا به دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی فعالانه خویش، تصویری مثبت از خود به عنوان یک ابر قدرت غیرامپریالیستی و صلح‌جو و دارای تمایلات جهان سوم گرایانه به دنیا عرضه کند و این حاصل قدرت نرم رو به اوج این کشور می‌باشد.

منابع:

- نای، جوزف. (۱۳۸۷). **قدرت نرم**. محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
- ذکریا، فرید. (۱۳۸۸). **جهان پسا آمریکایی**. ترجمه احمد عزیزی. تهران: انتشارات هرمز.
- قهرمان پور بناب، عسگر. (۱۳۹۰). **قدرت نرم چین: استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل**. تهران، دانشگاه امام صادق.
- بایزیدی، رحیم. (۱۳۹۲). **توسعه اقتصادی و افزایش سطح قدرت چین نسبت به آمریکا (۱۹۹۰-۲۰۱۳)**. استاد راهنما: شیرخانی، محمدعلی. گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- قهرمانی، محمدجواد. (۱۳۹۱). **قدرت چین و موازنه‌سازی منطقه‌ای**. استاد راهنما: عسگرخانی ابومحمد. دانشگاه تهران، گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- دهقانی فیروز آبادی، سیدجلال؛ فرازی، مهدی. (۱۳۹۰). "موانع و فرصت‌های گسترش نقش چین در خاورمیانه". **پژوهشنامه علوم سیاسی**، دوره ۶، شماره ۴، صص ۱۰۷-۱۴۳.
- سازمند، بهاره؛ بایزیدی، رحیم. (۱۳۹۱). «قدرت نرم و خیزش مسالمت آمیز چین در جنوب شرق آسیا». **فصلنامه مطالعات سیاسی**، دوره ۴، شماره ۱۶.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۹۰). «مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران». **فصلنامه روابط خارجی**، دوره ۳، شماره ۱، صص ۴۹-۷۴.
- سنبلی، نبی. (۱۳۸۶). «توسعه صلح‌آمیز راهبرد چین در نظام بین‌الملل». **فصلنامه سیاست خارجی**، دوره ۲۱، شماره ۴.
- عسگرخانی، ابومحمد؛ قهرمانی، جواد. (۱۳۹۲). «افزایش قدرت چین و واکنش ایالات متحده و هند در برابر آن». **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا**، دوره ۵، شماره هفدهم، صص ۳۵-۵۳.
- عیوضی، محمدرحیم؛ پارسا، مونا. (۱۳۹۲). «الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین‌الملل». **دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، دوره ۳، شماره ۹.

- گلشن پژوه، محمودرضا؛ کوزه گر کالجی، ولی. (۱۳۸۸). «روند همگرایی و بهبود جایگاه چین در نظام بین‌الملل از دیدگاه قدرت نرم». **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۶۵ و ۲۶۶.
- مهدی‌زاده، اکبر. (۱۳۹۰). «به کارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی چین در قبال آسیای مرکزی». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، [دوره ۱۷]، شماره ۷۵.
- سرایی، مهدی. (۶ خرداد ۱۳۹۲). "چین؛ یک گام تا تسخیر آفریقا". **روزنامه قانون**. شماره ۱۵۷.
- Cheow, Eric T. C. (2005). **ASEAN+3: The Roles of ASEAN and China, In ASEAN-China Relations: Realities and Prospects**. edited by Swee-Hock, Saw, Sheng Lijun and Chin Kin Wah. Singapore: Institute of Southeast Asian Studies.
- Zakaria, Fareed. (2009). **The Post American World**. London & New York: Allen Lane.
- Ding, Sheng. (2006). **Soft Power and the Rise of China: An Assessment of China's Soft Power in Its Modernization Process**. Thesis Advisor: kosloski, rey. School-Newark Rutgers. Newark, New Jersey.
- Ding, Sheng. (2014). "Chinese Soft Power and Public Diplomacy: An Analysis of China's New Diaspora Engagement Policies in the Xi Era". **The East Asia Institute**, Jung-gu, Seoul, no 43, p 9.
- Hongyi, Lai. (2006). "China's Cultural Diplomacy: Going for Soft Power". **EAI Background Brief**, No: 308.
- Li, Mingjiang & Gang Chen. (2010). "China's Search for a Multilateral World: Dilemmas and Desires". **The International Spectator: Italian Journal of International Affairs**, vol. 45(4), 13-25.
- Mattern, Janice Bially. (2005). "Why 'Soft Power' Isn't So Soft: Representational Force and the Sociolinguistic Construction of Attraction in World Politics". **Millennium - Journal of International Studies**, Vol. 33(3). P. 586.

- Yu, Xintian. (2008). "The Role of Soft Power in China's Foreign Strategy". **China International Studies: Guoji Wenti, Yanjiu**, vol. 11(5).
- Aoyama, Rumi (2004). "Chinese Public Diplomacy in the Multimedia Age: Public Diplomacy and Civil Diplomacy". **Waseda University papers**, Dec. <https://core.ac.uk/download/pdf/46872408.pdf>.
- Dollar, David. (2007). Poverty, inequality, and social disparities during China's economic reform. available at: <http://documents.worldbank.org/curated/en/182041468241155669/Poverty-inequality-and-social-disparities-during-Chinas-economic-reform>.
- Nye, Joseph S. Jr. (2005). "The Rise of China's Soft Power". available at: www.wsj.com/articles/SB11358086724233272.
- Nye, Joseph .(2012). "Lecture in Peking University (PKU) about the China's Soft Power". available at: http://english.pku.edu.cn/News_Events/News/Focus/9305.htm.
- Schaëffner, Yves. (2010). Institut Confucius : Le pouvoir doux chinois. available at: www.lapresse.ca/actualites/education/201005/29/01-4285025-instituts-confucius-le-pouvoir-doux-chinois.php.